



ماجرای نماز عید فطر امام رضا(ع) که نیمه‌کاره ماند

امام رضا(ع) در حالی که پاچه‌های شلوار را تا نصف ساق بالا زده بود و آستین را هم بالا زده بود، به راه افتاد. آن حضرت مانند رسول‌الله(ص) عمامه بسته بود و عصا به دست گرفته بود. امام اندکی راه رفت، آن‌گاه رو به آسمان کرد و تکبیر گفت.

همشهری آنلین: امام رضا(ع) در حالی که پاچه‌های شلوار را تا نصف ساق بالا زده بود و آستین را هم بالا زده بود، به راه افتاد. آن حضرت مانند رسول‌الله(ص) عمامه بسته بود و عصا به دست گرفته بود. امام اندکی راه رفت، آن‌گاه رو به آسمان کرد و تکبیر گفت.

مردم وقتی ابوالحسن(ع) را دیدند و صدای تکبیر او را شنیدند، به ایشان پیوستند و شهر مرو یکپارچه در شور و غوغا فرو رفت.

به گزارش گروه دریافت خبر خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، نماز عید فطر سنت به جا مانده‌ای از پیامبر اعظم(ص) است که در طول تاریخ از سوی مسلمانان اقامه شده و اکنون با همان سبک و سیاق به ما رسیده است. اما این نماز پرفضیلت که در زمان حضور امام معصوم بر همگان واجب است در زمان خلفای عباسی تغییر کرده بود.

شهید مطهری در این باره می‌گوید: نماز عید خواندن، کتاب الله و سنت رسول‌الله(ص) است اما چگونه نماز خواندن، سیره است. پیغمبر نماز عید فطر و عید قربان می‌خواند، این‌ها هم نماز عید فطر و عید قربان می‌خواندند، اما روش نماز خواندن به تدریج فرق کرده بود، سیره فرق کرده بود. کم کم دربارهای خلفای عباسی مانند دربارهای ساسانی ایران و قیصره روم شده بود، دربارهای خیلی مجلل. لباس خلیفه و سران سپاه دارای انواع نشانه‌های طلا و نقره بود. خلیفه وقتی می‌خواست به نماز عید بیاید، با جلال و شکوه خاص و با هیمنه سلطنتی می‌آمد. خودش سوار بر اسبی که گردنبند طلا یا نقره داشت می‌شد و شمشیری زرین به دست می‌گرفت، سپاه نیز از پشت سرش می‌آمد، درست مثل این که می‌خواهند رژه نظامی بروند. بعد می‌رفتند به مصلی، دو رکعت نماز می‌خواندند و برمی‌گشتند. (مجموعه آثار استاد شهید مرتضی مطهری، جلد ۱۷، صفحه ۱۷۴)

این موضوع همه ساله رواج داشت تا اینکه پس از پذیرش ولایت‌عهدی از سوی امام رضا(ع)، مأمون از ایشان خواست نماز عید فطر آن سال (201 هجری) را اقامه کنند.

شیخ مفید در جلد دوم صفحه 254 کتاب [#171؛ الارشاد& raquo](#)؛ از معتبرترین منابع روایی شیعه، این اتفاق را چنین شرح داده است:

امام رضا(ع) در پاسخ پیغام داد: تو خود شروطی را که در پذیرفتن ولی‌عهدی میان من و تو بود، به خوبی می‌دانی، پس مرا از نماز خواندن با مردم معذور بدار. مأمون نیز در پاسخ به امام رضا(ع) گفت: می‌خواهم این کار را انجام دهی تا قلب‌های مردم مطمئن شود و آنان فضل تو را بشناسند. پیک میان آن‌دو همچنان رد و بدل می‌شد و مأمون نیز همچنان بر خواسته خویش پافشاری می‌کرد. بالاخره امام به او پیغام داد: دوست داشتم مرا از این کار معاف بداری، در غیر این صورت همان‌گونه که رسول‌الله(ص) و امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب(ع) برای نماز خارج می‌شد، من نیز همان‌گونه خارج می‌شوم. مأمون نیز گفت: هرگونه که می‌خواهی برای نماز خارج شو! مأمون به فرماندهان، نگهبانان و سایر اقشار مردم دستور داد تا صبح زود برای نماز به در خانه امام رضا(ع) بروند.

راوی (یاسر خادم و ریان بن صلت) می‌گوید: مردم در راه‌ها و روی پشت‌بام‌ها نشسته بودند و زنان و کودکان نیز جمع شده بودند. فرماندهان و لشکریان همگی سوار بر مرکب‌های خود در خانه امام منتظر بودند تا اینکه آفتاب طلوع کرد. آن‌گاه ابوالحسن(ع) غسل کرد و جامه‌اش را پوشید و عمامه‌ای سفیدرنگ و پنبه‌ای را بر سر بست که یک سر آن را روی سینه انداخته و طرف دیگرش را میان دو کتف خود انداخته بود و کمی هم عطر زده بود. سپس عصایی بر دست گرفت و به همراهان خود فرمود: شما هم کاری را انجام دهید که من کردم. آنان پیشاپیش امام حرکت کردند.

امام در حالی که پاچه‌های شلوار را تا نصف ساق بالا زده بود و آستین را هم بالا زده بود، به راه افتاد. اندکی راه رفت، آن‌گاه رو به

آسمان کرد و تکبیر گفت و صدای تکبیر اطرافیان نیز او را همراهی می‌کرد.

شهید مطهری در این باره می‌گوید: امام با یک حالت خضوع و خشوعی از همان داخل منزل که بیرون می‌آمد، با صدای بلند شروع کرد به گفتن «اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا هَدَانَا وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَوْلَانَا»؛ سال‌ها بود که مردم این ذکرها را درست نشنیده‌اند. امام که به در منزل رسید، فرماندهان سپاه و سران قبایل انتظار دیدن حضرت را به این شکل نداشتند، بی‌اختیار خودشان را از روی اسب‌ها پایین انداختند و اسب‌ها را رها کردند.

تاریخ می‌نویسد: چون می‌بایست پاها برهنه باشد و آنها چکمه به پا داشتند و چکمه نظامی را به زودی نمی‌توان بیرون آورد، هرکس دنبال چاقو می‌گشت که زود چکمه را پاره و پاهایش را برهنه کند. این‌ها نیز دنبال حضرت به راه افتادند.

علامه سید محسن امین ادامه ماجرا را اینچنین شرح می‌کند: امام که به در اصلی خانه رسید، تکبیر گفت و مردم همگی تکبیر گفتند، آن‌گونه که گمان می‌رفت دیوارها نیز صدا به تکبیر بلند کرده‌اند و امام را همراهی می‌کنند.

مردم وقتی ابوالحسن(ع) را دیدند و صدای تکبیر او را شنیدند، شهر مرو یکپارچه در شور و غوغا فرو رفت. خبر این ماجرا به مأمون رسید. فضل بن سهل ذوالریاستین به او گفت: ای امیرمؤمنان! اگر رضا با این حالت به جایگاه نماز برسد، مردم را می‌شوراند و ما بر خون خود می‌ترسیم. فردی را به سوی او بفرست که بازگردد.

سپس مأمون فردی را به سوی امام فرستاد و گفت: ما شما را به رنج و زحمت انداختیم و ما هرگز دوست نداریم که به شما رنج و سختی برسد؛ بازگرد تا فردی که همیشه با مردم نماز می‌خواند، امروز نیز اون نماز بگذارد. امام رضا(ع) کفش خود را طلبید و پوشید و سوار بر مرکب خود بازگشت. در آن روز مردم پراکنده شدند و نماز منظمی هم خوانده نشد.

ابن شهر آشوب در کتاب «المناقب»؛ ابیاتی را که بحتری در مدح متوکل سروده، آورده است، ولی به حق این ابیات درباره امام رضا(ع) صدق می‌کند:

هنگامی که از میان صفوف نمایان شدی / با دیدن سیمای تو، پیغمبر را به یاد آوردند و تکبیر گفتند

تا این که به جایگاه نماز رسیدی / در حالی که نور هدایت بر تن کرده بودی و این نمایان بود

با خشوع که نشان از تواضع در برابر پروردگار بود / راه رفتی و هیچ کبر و غروری نداشتی

منبر آنچنان مشتاق تو بود / که اگر در توانش بود، به سوی تو می‌آمد